

A Ruling-Based Analysis of Migration from the Territory of the Islamic State to Other Lands (with Emphasis on Verses 72–75 of Surah al-Anfal)*



Majid Rajabi¹ 

Hasan Ali Akbaryan² 

1. Associate Professor of Advanced Studies in Islamic Seminary, Faculty Member, Fiqh of Governance Research Institute, Qom, Iran (**Corresponding Author**)
rajabimajid65@yahoo.com
2. Associate Professor, Research Center for Jurisprudence and Law, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran
ha.aliakbarian@isca.ac.ir

Abstract

Migration and residence in a land constitute one of the fundamental human rights, a principle emphasized both in Islam and in the Universal Declaration of Human Rights. However, like other rights, this right is subject to certain conditions and regulations. A jurisprudential examination of these conditions is of particular importance in light of the Qur'an's emphasis on the issue of *hijrah* (migration), as well as the extensive scope and qualitative and quantitative transformations of migration from Islamic lands in the contemporary period. Accordingly, this study adopts an *ijtihadi* (juristic reasoning) method, focusing on the final verses of Surah al-Anfal, to explore the conditions and regulations governing migration. After presenting the views of contemporary jurists, the manner

* Rajabi, M., & Aliakbarian, H. (2025). A ruling-based analysis of migration from the territory of the Islamic state to other lands (With emphasis on verses 72–75 of Surah al-Anfal). *Fiqh*, 32(4), 133–162. <https://doi.org/10.22081/jf.2026.71329.2908>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/03/09 • **Revised:** 2025/09/24 • **Accepted:** 2026/01/25 • **Online Publication:** 2026/01/28

© 2025

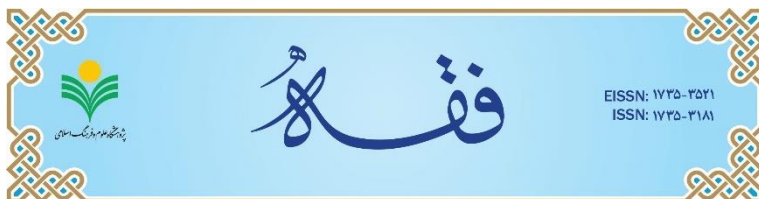
authors retain the copyright and full publishing rights



of reasoning from the Qur’anic verses, along with the scope and details of this ruling, is examined. What emerges from the jurisprudential interpretation of these verses is the obligation to migrate to the territory of the Islamic state and the prohibition of migrating from it, based on the criterion of establishing and preserving bonds of *wilayah* and political-social relations with the Imam and the Islamic community (state and nation), as well as maintaining clear boundaries with the community of unbelievers and enemies. Determining the subject matter and specific instances of this obligatory ruling—similar to obligations such as jihad and assistance—at any given time and place falls under the authority of the *wali al-amr* of the Islamic state. Therefore, coherent policymaking in the field of migration, with due consideration of the opportunities and threats of each era, is regarded as one of the important duties of the Islamic state.

Keywords

Fiqh of migration; migration from territory; *ta’arrub ba’d al-hijrah*; regulations of migration.



حکم‌شناسی مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی به سایر سرزمین‌ها (با تأکید بر آیات ۷۲ تا ۷۵ سوره انفال)*

مجید رجبی^۱ حسنعلی علی‌اکبریان^۲

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه، هیئت علمی مؤسسه پژوهشی فقه نظام، قم، ایران (نویسنده مسئول).

rajabimajid65@yahoo.com

۲. دانشیار، پژوهشکده فقه و حقوق، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

ha.aliakbarian@isca.ac.ir

چکیده

مهاجرت و اقامت در یک سرزمین، یکی از حقوق انسانی است که در اسلام و همچنین در اعلامیه حقوق بشر بر آن تأکید شده است، اما این حق مانند سایر حقوق، دارای قیود و ضوابطی است که بررسی فقهی آن با توجه به تأکیدهای قرآن کریم بر مسئله هجرت و نیز با توجه به گستردگی مهاجرت از سرزمین‌های اسلامی و تغییرات کمی و کیفی آن در دوره معاصر، دارای اهمیت است؛ ازاین‌رو در این نوشتار با روش اجتهادی و تمرکز بر آیات انتهایی سوره انفال، به جستجو در قیود و ضوابط مهاجرت پرداخته شده و پس از بیان دیدگاه فقیهان معاصر، تقریر استدلال به آیات و محدوده و تفصیلات این حکم بررسی گردید. آنچه در تفسیر فقهی آیات آشکار شد، وجوب هجرت به سرزمین دولت اسلامی و حرمت هجرت از آن، به ملاک برقراری و حفظ ولایت‌ها و روابط سیاسی-اجتماعی با

* رجبی، مجید؛ علی‌اکبریان، حسنعلی. (۱۴۰۴). حکم‌شناسی مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی به سایر سرزمین‌ها (با تأکید بر آیات ۷۲ تا ۷۵ سوره انفال). فقه، ۳۲(۴)، صص ۱۳۳-۱۶۲.

<https://doi.org/10.22081/jf.2026.71329.2908>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۹ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸

© ۱۴۰۴ «حق تألیف و حقوق کامل انتشار برای نویسندگان محفوظ است»



امام و امت (دولت و ملت) اسلامی و مرزبندی با جامعه کافران و دشمنان است. تعیین موضوع و مصداق این حکم الزامی مانند جهاد و نصرت، در هر زمان و مکان بر عهده ولی امر دولت اسلامی است، از این رو سیاست گذاری منسجم در حوزه مهاجرت، با توجه به فرصت ها و تهدیدهای زمانه، از وظایف مهم دولت اسلامی بشمار می رود.

کلیدواژه‌ها

فقه هجرت، مهاجرت از سرزمین، تعرب بعد الهجرة، ضوابط مهاجرت.

مقدمه

انتخاب محل اقامت و مهاجرت از یک مکان به مکان دیگر برای سکونت و انتخاب محل جدیدی برای اقامت، یکی از مسئله‌های همیشگی انسان و جوامع بشری بوده است، این مسئله هم از منظر شخصی و فردی و هم از لحاظ عمومی و دولتی، مورد توجه قرار گرفته است. مهاجرت چه در اعلامیه حقوق بشر، و چه در اعلامیه حقوق بشر اسلامی بعنوان یک حق برای افراد شمرده شده است، ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر انسانی را سزاوار حق آزادی در مهاجرت و اقامت در درون مرزهای مملکت و ترک هر کشور یا بازگشت به کشور خویش دانسته است و در ماده ۱۵ به حق تابعیت انسان‌ها پرداخته است. در ماده ۱۲ «اعلامیه حقوق بشر اسلامی» این حق را به ضمیمه قید مطابقت با شریعت اسلامی به رسمیت شناخته است (ستاد حقوق بشر جمهوری اسلامی ایران). دانش حقوق، تفصیل این مطلب را ذیل حقوق بین‌الملل خصوصی مطرح می‌کند و فقه سیاسی، ذیل احکام و قواعد ناظر به حقوق و وظایف امت در برابر امام و دولت اسلامی به این مسئله می‌پردازد.

جایگاه رفیع هجرت در اندیشه اسلامی، ضرورت توجه به حدود و لوازم و شرایط مهاجرت مطلوب از منظر فقه اسلامی را آشکار می‌کند، درحالی‌که بیش از ۱۵ آیه قرآن کریم در موضوع هجرت وارد شده و هجرت در کنار ایمان و جهاد سه عنصر مهم برای ارتقای جامعه اسلامی بیان شده است.

از سوی دیگر مهاجرت‌های معاصر دارای ویژگی‌هایی است که ضرورت پرداختن به مسئله را دوجندان می‌کند، در برخی دوره‌ها به دلیل عدم وجود دولت اسلامی مشروع، مسئله هجرت و اقامت تنها دائرمدار دارالاسلام و دارالکفر بوده است اما امروزه با توجه به شکل‌گیری دولت اسلامی مشروع و تقابل آن با نظام سلطه، این پرسش در خصوص اقامت در سرزمین دولت اسلامی و مهاجرت از آن مطرح است. افزون بر آنکه مهاجرت پدیده‌ای با ابعاد گسترده سیاسی اجتماعی شده و غالب مهاجرت مسلمانان در این دوره به سرزمین‌هایی است که در مبارزه سیاسی، اقتصادی با دولت اسلامی هستند.

از این رو پرسش‌های مهمی در زمینه مهاجرت مطرح می‌شود؛ قرآن کریم در زمینه مهاجرت از سرزمین چه احکام و چه قیودی مطرح نموده است؟ رفتار مؤمنانه بر پایه احکام الهی در زمینه انتخاب محل اقامت و هجرت از سرزمینی به سرزمین دیگر، چه اقتضائاتی دارد؟ آیا در فقه قرآنی نسبت به هجرت و اقامت، احکام الزامی وجود دارد؟ آیا عنوان هجرت، موضوعیت دارد یا طریق به واجب دیگری است؟ آیا معیارها و احکام هجرت ناظر به جنبه عمومی و سیاسی هستند یا ناظر به جنبه خصوصی و تربیتی؟ در این نوشتار به مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی به سایر سرزمین‌ها از نقطه نظر فقه قرآنی می‌پردازیم، از آنجا که تبیین وجوه مختلف دلالت مجموعه آیات ناظر به هجرت، در وسع مقاله نمی‌گنجد، آیات انتهایی سوره انفال را برگزیدیم، زیرا این آیات از صریح‌ترین و روشن‌ترین آیات در تبیین حکم فقهی هجرت و قواعد ملازم آن بشمار می‌روند.

فرضیه نوشتار که بنوعی نوآوری آن نیز شمرده می‌شود، این است که مهاجرت گرچه دارای ابعاد تربیتی و فردی است اما در این آیات، بمثابة رفتاری سیاسی اجتماعی و نمایان‌گر تکلیف شهروندان در برابر امام و امت است. هجرت نه تنها بخاطر حفظ دین که بعنوان بروز و ظهور تولی و تبری انسان مسلمان، در این آیات مورد تأکید قرار می‌گیرد. این رفتار دارای احکام الزامی است، هجرت به سرزمین دولت اسلامی و هجرت از سرزمین دولت اسلامی دو روی یک حکم شرعی هستند که در برخی نصوص با ادبیات وجوب هجرت به سرزمین اسلام و در برخی دیگر با ادبیات حرمت هجرت از سرزمین و یا اقامت در سرزمین دولت‌های غیراسلامی، بیان شده است.

همچنین تغییر موضوع هجرت، از سرزمین اسلام به سرزمین دولت اسلامی، بیان حدود و تفصیل حکم مهاجرت و تعیین معیار جهت چگونگی تشخیص مصداق آن در طول زمان نیز از دیگر نوآوری‌های نوشتار حاضر بشمار می‌رود.

تبیین این ابعاد برای مسلمانانی که از سرزمین دولت اسلامی مهاجرت کرده یا قصد مهاجرت دارند و مراکز اسلامی خارج از کشور که در این زمینه مورد مراجعه هستند، ضروری است. همچنین نهادهای سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری دولت اسلامی، جامعه

هدف این پژوهش هستند تا برنامه‌ریزی منسجمی در زمینه سیاست‌های مهاجرتی صورت دهند.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مهاجرت

هجرت و مهاجرت از ماده هجر، در اصل، ترک یک شیء با وجود ارتباطی که میان آنها بوده معنا شده است و مهاجرت دلالت بر استمرار در ترک آن می‌کند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۲۳۹). از این جهت در کتب لغت عرب، هجرت را ضد وصل به معنای قطع و ترک گفته‌اند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۳۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۵۰). برخی هجرت را به معنای جداشدن انسان از دیگری با بدن یا زبان یا قلب دانسته‌اند که تطبیق این معنای عام بر خصوص یک رفتار اختیاری انسان است (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۸۳۳). در اصطلاح نیز، هجرت و مهاجرت، نقل مکان از موطن خود به جایی دیگر معنا شده است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۳۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۵۰). شایان ذکر است که هجرت و مهاجرت با سیر و سفر تفاوت می‌کند، هجرت سفری برای اقامت و سکونت است و سیر و سفر، برای بازدید از یک منطقه انجام می‌شود. در قرآن کریم از اولی با کلیدواژه هجرت یاد شده (نساء، ۹۷) و از دومی تعبیری مانند سیر در زمین بکار رفته است (انعام، ۱۱).

یکی از مهمترین طبقه‌بندی‌های مهاجرت، مهاجرت‌های داخلی و بین‌المللی است، اگر فرد از مرزهای سرزمین و کشور خود خارج نشود (همچون مهاجرت از روستا به شهر و یا آوارگان داخلی)، در دسته مهاجرت‌های داخلی قرار خواهد گرفت و در صورت خارج شدن از مرزهای کشور متبوع خود، جزو مهاجرت‌های بین‌المللی خواهد بود. مهاجرت بین‌المللی، از سوی مردم یک کشور به کشور مقصد که در آن بومی محسوب نمی‌شوند و شهروند آن جا نیستند، می‌باشد. این مهاجرت، همراه با سکونت و اقامت در کشور مقصد بویژه اقامت دائم و اخذ شهروندی آن کشور می‌باشد (صلواتی، ۱۳۹۹، ص ۲۷۹).

۱-۲. سرزمین دولت اسلامی

آنچه در این نوشتار بعنوان سرزمین دولت اسلامی خوانده می‌شود، سرزمینی است که در آن برپایه شریعت اسلامی، دولتی تشکیل شده که از مشروعیت فقهی برخوردار است و مصداق آن در دوره معاصر جمهوری اسلامی ایران است. از این سرزمین می‌توان با عنوان دارالولایه نام برد. دارالولایه اخص از دارالاسلام است، زیرا دارالاسلام به سرزمین‌هایی که ذیل حاکمیت سکولار مسلمان بوده و یا حتی در استعمار یا اشغال سیاسی کافران هستند، نیز اطلاق می‌گردد.

درست است که مرزبندی حقیقی برپایه اعتقاد و ایمان و کفر بنا می‌شود و در اندیشه سیاسی اسلامی، نگاهی فراملی و فراسرزمینی وجود دارد، اما دولت اسلامی برپایه ولایت الهی در سرزمین و گستره‌ای محدود تشکیل شده و با محوریت آن دولت، اندیشه دعوت و احیای فکر اسلامی و مقاومت در برابر سلطه گران در سایر سرزمین‌ها پی گرفته می‌شود؛ بنابراین سرزمین دولت اسلامی خصوصیت پیدا می‌کند و حتی حکم تعامل و مهاجرت به سایر سرزمین‌های اسلامی نیز بر پایه نسبتی که با دولت اسلامی پیدا می‌کنند، آشکار می‌گردد. شایان ذکر است، مهاجرت در دوره معاصر غالباً از سنخ مهاجرت به سرزمین دولت‌هایی است که در تقابل و مبارزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی با دولت اسلامی هستند، از این رو آیات قرآنی بر این سنخ مهاجرت، تطبیق داده خواهد شد.

در مباحث فقه مهاجرت، مرزبندی‌های عقیدتی نباید با مرزبندی‌های سیاسی خلط شود، غالب پژوهش‌های فقه مهاجرت، با محوریت مرزبندی عقیدتی و عنوان دارالاسلام به بحث پرداخته‌اند، در حالی که در این نوشتار مرزبندی سیاسی و ولایی با محوریت سرزمین دولت اسلامی، اساسی برای تبیین حکم فقهی مهاجرت شناخته می‌شود.

۲. دیدگاه‌های فقیهان معاصر در زمینه مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی

در کلمات فقیهان گذشته، مسئله هجرت از سرزمین غیراسلامی به سرزمین اسلامی

مطرح بوده و آن را دارای سه حکم وجوب، استحباب و اباحه می دانسته و برای هریک شروطی بیان نموده اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۱۹؛ نجفی، بی تا، ج ۲۱، ص ۳۶). اما مهاجرت از سرزمین اسلامی که در صدسال اخیر به مسئله رایجی در جهان اسلام تبدیل شده، گرچه روی دیگر همان حکم سابق است، لکن با توجه به انواع امروزی مهاجرت های بین المللی، نزد فقیهان معاصر با ابعاد بیشتری بحث شده است، در این زمینه می توان به پنج دیدگاه اشاره کرد:

گروهی، معتقد به آزادی فرد مسلمان در انتخاب اقامتگاه بعنوان یک حق مشروع شده اند، در این دیدگاه، ملاک برای جواز مهاجرت از سرزمین، توانایی انجام واجبات و تکالیف فرد مهاجر شناخته شده است و اینکه مسلمان در آن سرزمین بتواند آزادانه مراسم و وظایف مذهبی خود را بر طبق عقیده خویش انجام داده و شعائر دینی را بپا دارد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۳۴، عمیدزنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، صص ۲۵۱-۲۵۲). این دیدگاه، مسئله مهاجرت را تنها از جهت فردی بررسی کرده و به ابعاد سیاسی اجتماعی معاصر آن بویژه بعنوان پدیده ای فراگیر و تأثیر آن در پیوندهای اجتماعی و روابط قدرت توجهی نشده است.

دیدگاه دیگر، ضمن بیان اصل جواز هجرت بعنوان حکم اولی، قیود و ضوابط هجرت را توسعه داده اند و در بیان حکم فقهی مهاجرت، در قیود فردی و امور عبادی متوقف نمانده اند بلکه معتقدند استعداد مسلمانان باید در خدمت کشورهای اسلامی باشد و مهاجرت در موارد خاص که موجب تقویت کفار و تضعیف جامعه اسلامی و ضرر به ایشان نشود، مجاز است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۵۰). اگر مهاجرت از جهتی به سود و از جهتی به زیان جامعه اسلامی باشد، در صورتی جایز است که تقویت جامعه و دولت اسلامی در حد قابل اعتنایی بیش از تقویت کفر و ظلم باشد مانند سفرهای تحصیلی نخبگانی که در نهایت قصد بازگشت به سرزمین دولت اسلامی را دارند (هادوی، استفتائات). توسعه از رویکرد فردی در فقه مهاجرت به رویکرد سیاسی و نگرش مهاجرت بمثابة پدیده ای فراگیر که موجب تطبیق قواعد فقه سیاسی بر این مسئله خواهد شد، از ویژگی های این دیدگاه است.

دیدگاه سوم، حکم هجرت را به دو دسته تقسیم می‌کند، یک حکم دینی که عبارت باشد از منوط بودن هجرت به فرض توانایی برای اظهار شعائر اسلام که موضوع هجرت، سرزمین اسلام است و یک حکم سیاسی که در آن هجرت گرچه متعلق حکم الزامی قرار گرفته، اما حکم مستقلی نداشته و عنوان مشیر به اعتقاد به دولت اسلامی، تحکیم دارالاسلام و پاسخ به پیام ولی امر است. در نوع دوم، سرزمین دولت اسلامی، محور هجرت است، و بسته به نظر ولی امر براساس مصالح اسلام و مسلمین شکل خواهد گرفت. این دیدگاه آیه ۹۷ سوره نساء را شاهی بر حکم اول و آیه ۷۲ سوره انفال را شاهی بر حکم دوم دانسته است (آل‌نجف، ۱۳۷۶، صص ۹۷-۹۹).

برخی دیگر، مهاجرت از سرزمین اسلامی بویژه پس از تشکیل حکومت اسلامی، به سرزمین کافران، حرامی مستقل می‌دانند. به اعتقاد ایشان، مهاجرت به سرزمینی که نام اسلام را یدک می‌کشد اما ذیل نفوذ کفر هست، نیز مصداقی از مهاجرت حرام بشمار می‌رود، دلیل اصلی ایشان، آیات انتهایی سوره انفال، ادله حرمت تعزّب پس از هجرت و برخی قواعد فقهی می‌باشد. آیت‌الله محمدحسین طهرانی از قائلین به این دیدگاه است و فرض ضرورت را تنها استثنای از این حرمت می‌داند، ضرورتی که با نظر حاکم مصداق پیدا می‌کند. سفارت، تحصیل، درمان و مانند آن اگر با امضا و تأیید حاکم و ولی امر صورت پذیرد، مجوز مهاجرت و اقامت در سرزمین غیر اسلامی خواهد بود (طهرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، صص ۱۴۰-۱۴۲).

دیدگاه دیگر، اولاً محور هجرت و اقامت را سرزمین دولت اسلامی دانسته و ثانیاً هجرت را دارای حکم الزامی مستقل، اما از دنباله‌های مسئله ولایت می‌داند، سرزمین تحت ولایت مشروع، را دارالولایه نامیده و اقامت در آن را ذیل عنوان ولایت اجتماعی سیاسی معنا می‌کند (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۲، صص ۶۰۵-۶۲۱). آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است پیوند افراد جامعه اسلامی با هجرت حاصل می‌شود و صرف ایمان کافی نیست و با تشکیل حکومت و در کنار هم بودن و در کنار هم کار کردن حاصل می‌شود (اماگم خامنه‌ای، بیانات ۱۳۷۷/۰۱/۲۷). آیت‌الله محسن اراکی ضمن تأکید بر این مطلب، اقامت در سرزمین دولت اسلامی را از این جهت دارای خصوصیت می‌داند که مهاجرت از آن، غالباً ارتباط

ولایی مهاجر با جامعه و دولت اسلامی را قطع کرده و منجر به خروج وی از قلمرو ولایت می‌گردد (اراکي، ۱۳۹۷، صص ۹-۱۷).

در این نوشتار دیدگاه پنجم، تقویت می‌شود. گرچه فرضیه این نوشتار بنابر دیدگاه سوم و چهارم نیز با تفاوت‌هایی که در انتها اشاره می‌شود، ثابت می‌شود.

۱-۲. شرح آیات ۷۲ تا ۷۵ سوره انفال

یکی از ادله تعیین‌کننده در دیدگاه‌های فوق، آیات انتهایی سوره انفال بشمار می‌رود، از آنجاکه شرح و تبیین این آیه از اهمیت ویژه‌ای در کشف حکم فقهی هجرت برخوردار است، در این نوشتار با تمرکز بر این آیات، به بررسی حکم مسئله می‌پردازیم. ابتدا به شرح آیه و کلیدواژگان آن و سپس به تقریب استدلال پرداخته و در انتها به برداشت‌های گوناگون از آیه اشاره کرده و به جمع‌بندی می‌پردازیم.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ (۷۵)»

۲-۲. شرح آیه

در این آیات، نظام اجتماعی اسلام از نظر پیوندهای صحیح و غلط اجتماعی سیاسی بیان شده و از چهار گروه که سه گروه آن از مسلمانان و یک گروه از غیر مسلمانانند سخن به میان می‌آید: آن سه گروه عبارتند از: ۱- مهاجران به سرزمین اسلامی، ۲- انصار و ساکنان سرزمین اسلامی، ۳- آنها که ایمان آورده ولی مهاجرت نکرده‌اند. برای هر کدام از گروه‌های اول و دوم ویژگی‌هایی بیان کرده (ایمان، هجرت،

جهاد/پناه دادن و یاری کردن) سپس به بیان ولایت و تعهد و مسئولیت این دو گروه نسبت به یکدیگر پرداخته است. گویا این دو گروه به منزله تار و پود یک جامعه مکمل یکدیگرند.

پس از آن به گروه سوم اشاره کرده است، گروهی که ایمان آورده اما مهاجرت نکرده‌اند و به دولت اسلامی و جامعه ایمانی ملحق نگشته‌اند، پس حکومت اسلامی و جامعه مؤمنان هیچ تعهد و مسئولیتی نسبت به این گروه ندارد تا زمانی که به سرزمین اسلامی مهاجرت کنند. تنها در یک مورد نسبت به این گروه دارای مسئولیت هستند؛ هنگامی که ایشان بخاطر حفظ دینشان یاری بخواهند، حکومت و جامعه مؤمنان بشرطی که با مخالفان این گروه عهد و پیمانی نبسته باشند وظیفه دارند به یاری ایشان در دین برخیزند (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۵۵-۲۵۷).

در سیره نبوی و روایات اهل بیت علیهم السلام، گروه چهارمی نیز برشمرده می‌شود، مؤمنانی که ساکن سرزمین اسلامی بوده و پس از آن به سرزمین غیر اسلامی مهاجرت کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۸۱)، گروه چهارم ملحق به گروه سوم و در حکم آن است، زیرا فردی از گروه اول و دوم به فردی از گروه سوم تبدیل می‌شود. حکم هردو گروه از این آیات استفاده می‌شود، زیرا وجوب هجرت به سرزمین اسلامی دلالت التزامی بر وجوب اقامت در آن دارد و مسئله اصلی، تعیین محل اقامت مسلمان است که آیا می‌تواند در سرزمینی اقامت کند که روابط و پیوندهایش با غیر مسلمانان باشد یا خیر؟ اگر از این آیات، حکم الزامی وجوب اقامت در سرزمین اسلامی استفاده شد، این حکم دو روی دارد: از طرفی الزام هجرت به سرزمین اسلامی و از طرف دیگر الزام به عدم هجرت از سرزمین اسلامی. به بیان دیگر، اگر حکم شرعی بر وجوب هجرت به سرزمین اسلامی تعلق گرفت، معنا ندارد حکم به جواز مهاجرت از سرزمین اسلامی تعلق گیرد! این حکم جواز، نقض حکم به وجوب و موجب لغویت آن است.

۲-۳. معنای ولایت مؤمنان با یکدیگر

«اولیاء» و «ولایت» که در این دسته آیات بکار رفته‌اند، از ماده «الْوَلَّى» بسکون لام

گرفته شده‌اند. این ریشه از پرکاربردترین واژه‌های قرآن کریم است که بیش از ۲۰۰ بار بصورت اسم یا فعل در قرآن کریم بکار رفته است. معنای اصلی این واژه در لغت قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر یا قرب (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، صص ۲۰۲-۲۰۴؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۷۲) بیان شده، راغب «ولی» را قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد، دانسته است؛ اگر دو شیء طوری به هم متصل باشند که هیچ حائلی میان آنها نباشد، ماده «ولی» استعمال می‌شود (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۵؛ مطهری، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۵۵). این واژه بسته به موارد استعمال، معانی ملازمی چون سرپرستی، مسئولیت، یاری و نصرت را به همراه خود دارد، زیرا در همه این معانی نوعی از پیوستگی و اتصال وجود دارد.

مجمع البیان ولایت را در اینجا به ولایت نصرت و تعاون تفسیر کرده است و اینکه مؤمنان یاور یکدیگر و پشت و پناه هم در امر دین و دنیا باشند. وی دو احتمال دیگر در این آیه مطرح کرده است، یکی ولایت در ارث، پس شرط ارث وارث از متوفی، مهاجرت است که علاوه بر آیه ۷۵، روایاتی نیز دال بر این مطلب وجود دارد (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۹۱) دیگری، ولایت در نفوذ امان مسلمان به کافر که این امان، مشروط به مهاجرت شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۶۲). اما بسیاری از مفسران ولایت را اعم از این موارد می‌دانند، علامه طباطبایی به دلیل اطلاق آیه شریفه، ولایت را اعم از این موارد دانسته و گفته وجهی برای انصراف این ولایت به یکی از این اقسام وجود ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۱). فخر رازی نیز قائل به عمومیت ولایت از ارث است و مصداق ولایت در آیه شریفه را یک‌دست بودن در برابر دشمنان و محبت شدید میان مؤمنان می‌داند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵، صص ۵۱۶-۵۱۷).

از جمله مصادیق ولایت مؤمنان مسئله تصدی مسئولیت‌های اجتماعی سیاسی است، شهید ثانی در مسئله منع امامت جماعت اعرابی، یعنی کسی که مهاجرت و اجبش را رها کرده، به این آیه شریفه استدلال کرده است (شهید ثانی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۹۸۱). به اعتقاد صاحب جواهر الکلام چون از ولایت ایشان در کتاب عزیز نهی شده، «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» امامت جماعت ایشان محل اشکال خواهد بود (نجفی،

بی تا، ج ۱۳، ص ۳۸۷). اطلاق نفی ولایت از ایشان، می تواند محرومیت ایشان در گستره وسیعی از مسئولیت های سیاسی اجتماعی را دربرگیرد. قطع ارتباط ولایی بواسطه ترك هجرت، در روایات وارده ذیل آیه شریفه نیز وارد شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۷، ص ۱۷۶، ح ۲۲ و ج ۴۸، ص ۱۲۷، ح ۲).

آیت الله خامنه ای در شرح این آیه شریفه، بر اشتراط هجرت و پیوستن وجودی به جبهه پیامبر و پیروان او تأکید دارد، ایشان معتقد است این آیات ناظر به تشکل ولایی و پیوستگی میان مسلمانان و وابستگان اسلام است، تشکلی که با ایمان تنها حاصل نمی شود و نیازمند هجرت و پیوستن به جبهه و صف پیامبر و پیروان او است (امام خامنه ای، بیانات، ۱۳۷۷/۰۱/۲۷ و ۱۳۵۵/۱۰/۱۰).

شهید مطهری پیوندها و روابط مؤمنان را به دو قسم ولای مثبت و منفی تقسیم کرده که مؤمنان مأمور شده اند به استحکام پیوندهای مثبت و طرد پیوندهای منفی. یعنی از طرفی مسلمانان، مأموریت دارند که نوعی ولای را نپذیرند و ترك کنند و از طرف دیگر دعوت شده اند ولای دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند، ولای مثبت، ولای با مؤمنان و ولای منفی ولای با کافران و بویژه دشمنان است (مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۲۵۷).

آیت الله محسن اراکی نیز، در بیان ولایت طولی و عرضی مؤمنان در جامعه معتقد است: «آنچه در واژگان فرهنگ سیاسی اسلام به عنوان «ولایت» معروف است در واقع نوعی تعهد و مسئولیت است که بین دو طرف به وجود می آید که از این نوع تعهد و مسئولیت به «ولایت» تعبیر می شود. این ولایت در قرآن کریم به دو شکل تحقق یافته است یک ولایت طولی که ولایت میان خدا و حاکمان الهی با مردم است و دیگری ولایت عرضی که ولایت افراد جامعه ایمانی نسبت به یکدیگر است. در این نوع ولایت، هر فردی از جامعه مسئول است مصالح و منافع افراد دیگر جامعه را تأمین و از آن دفاع کند، تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، و نیز وجوب دفاع از مسلمین و جان و مال و عرض و وطن آنان در همین راستا است» (اراکی، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۲۹۱-۲۹۲).

بنابراین ولایت در این آیات در همان معنای اصلی خود یعنی پیوند و اتصال مؤمنان با یکدیگر بکار رفته که لازمه این ولایت و اتصال، حقوق و وظایف متقابل و تعهد و مسئولیت در برابر یکدیگر است. شایان ذکر است همان‌طور که در تقریر استدلال خواهد آمد، ولایت عرضی مؤمنان، بدون ولایت طولی با امام شکل نمی‌گیرد.

۳. جایگاه هجرت در ولایت مؤمنان

در آیه شریفه هجرت از جایگاه ویژه‌ای در ولایت و پیوند مؤمنان نسبت به یکدیگر برخوردار است که در سه نکته به اختصار می‌آید:

در آیه شریفه میان سه مفهوم ایمان، هجرت و جهاد، ارتباط ویژه‌ای برقرار شده است، گویا ایمان، مقدمه هجرت و هجرت، مقدمه جهاد دانسته شده است. این سه، موجب اتصاف به ایمان حقیقی می‌شوند. پس کسانی که هجرت و جهاد نکرده‌اند، مؤمنین حقیقی نیستند.

بنابر این آیات، هجرت جایگاه ویژه‌ای در شکل‌گیری ساختار امت اسلامی و شبکه روابطی که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، دارد. شبکه روابطی که از وظایف و حقوق افراد نسبت به یکدیگر تشکیل شده است. کسی که نه جزء دسته اول (مهاجران) است نه دسته دوم (انصار) هنوز وارد این شبکه ولایی نشده است.

شبکه روابط کافران در برابر شبکه مؤمنان قرار دارد (آیه ۷۳). هر مسلمانی بر او لازم است تا برای استقرار ایمان و اسلام خود نسبت به شبکه روابط کافران مرزبندی داشته و به شبکه روابط مؤمنان متصل باشد (آصفی، ۱۳۸۳، صص ۱۱-۱۳). در نتیجه کسی که از جامعه مؤمنان مهاجرت می‌کند، خود را در معرض خروج از این شبکه قرار می‌دهد.

تقریب استدلال

با توجه به توضیحاتی که گذشت، دست کم به دو فقره از این آیات می‌توان برای وجوب هجرت به سرزمین دولت اسلامی و عدم جواز مهاجرت از آن به سرزمین کافران و دشمنان، استناد نمود:

فقره اول. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا

و جوب هجرت را با دو تقریب می توان از این فقره شریفه استفاده نمود.

تقریب اول: ملازمه میان هجرت و ولایت

برای اثبات مطلب به چند مقدمه اشاره می شود:

براساس منطوق آیه شریفه، هجرت به سرزمین تحت حاکمیت اسلام و قرار گرفتن در کنار مؤمنان، شرط ولایت با مؤمنان است.

این مطلب در آیه ۷۵ نیز دوباره تأکید شده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجِرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» خطاب فوق که پس از سلب عضویت ایشان از جامعه مؤمنان بیان شده، در حکم جمله شرطیه است یعنی اگر هجرت و جهاد کردند جزئی از جامعه شما هستند، پس اگر مهاجرت نکردند، جزئی از جامعه مؤمنان نخواهند بود.

برقراری ولایت با مؤمنان براساس معنایی که در بالا گذشت، امر لازم و واجبی است.

آیه ۷۲ و ۷۳ بر این وجوب دلالت می کند، زیرا از یک طرف به ولایت مؤمنان با یکدیگر و از طرف دیگر به ولایت کافران با یکدیگر خبر داده است، این اخبار در مقام انشاء و تشریع است، یعنی مؤمنان باید با یکدیگر ولایت داشته باشند و با کافران ولایت نداشته باشند، که آنها پشتیبان یکدیگرند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۲). اگر آیه در مقام اخبار باشد، کاذبه خواهد بود زیرا در مقام تحقق بسیاری اوقات، ولایت و مرزبندی میان مؤمنان و کافران رعایت نمی شود، در نتیجه حمل بر انشاء و تشریع می شود.

ازسویی «ولایت و پیوندهای اجتماعی از امور ضروری در جوامع بشری است که چاره‌ای از آن نیست» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۲). از سوی دیگر میان ولایت مؤمنان و کافران تقابل تام وجود دارد، اگر فرد وارد ولایت مؤمنان نشود به ولایت کافران ملحق خواهد شد، این امر از تقابل دو نوع ولایت، در آیات ۷۲ و ۷۳ انفال و نیز تقابل در آیات ۶۷ و ۷۱ سوره توبه، که از ولایت مؤمنان با یکدیگر و کافران و منافقان با یکدیگر، یاد می کند، همچنین تقابل در آیات ۵۱ و ۵۵ سوره مائده، قابل کشف است. در نتیجه

شخص مهاجر اگر با مؤمنان ولایت ایجاد نکند، ذیل ولایت باطل شمرده خواهد شد، و شق ثالثی در کار نیست، روایات متعددی نیز بر این مطلب دلالت می‌کند (نک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۳، ص ۱۳۰، ح ۵۷ و ج ۷۴، ص ۴۱۴، ۴۲۱) از سوی دیگر آیات فراوانی در قرآن کریم صریحا ولایت کافران را نهی کرده است (مائده، ۵۰ و ۸۰-۸۱، توبه، ۲۳).

نتیجه اینکه مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی چون موجب نفی ولایت‌ها و پیوندهای طولی و عرضی با مؤمنان می‌گردد، حرام خواهد بود.

تقریب دوم. نفی ولایت با امام در نتیجه عدم مهاجرت

تبیین این مطلب نیز در ضمن مقدماتی بیان می‌شود:

همان‌طور که گفته شد روابط مؤمنان دارای دو ولایت طولی (با امام) و عرضی (با مؤمنان) است.

براساس اطلاق آیه شریفه، از گروه سوم -یعنی گروهی که ایمان آورده اما به سرزمین دولت اسلامی هجرت نکرده‌اند- هر دو ولایت طولی و عرضی سلب شده است. این گروه با عدم مهاجرت خود، نه تنها از ولایت با مؤمنان بلکه از ولایت امام نیز محروم شده‌اند. زیرا خطاب در آیه شریفه مجموع امام و مؤمنان است و ولایت هر دو از ایشان سلب شده است. قرینه بر این مطلب ذیل آیه ۷۲ است آنجا که فرموده «اگر گروه سوم از شما درخواست یاری کردند، اجابت کنید، مگر آنکه درخواست یاری علیه جامعه و دولتی را داشته باشند که میان شما با ایشان قراردادی باشد» روشن است که میثاق و پیمان، میان امام و دولت اسلامی با سایر اقوام و ملل بسته می‌شود؛ بنابراین مخاطب آیه شامل امام نیز می‌گردد، از این رو برخی محققان از این آیه عدم وظیفه دولت اسلامی نسبت به این گروه (مگر یاری در هنگام نیاز) را برداشت کرده‌اند (آل‌رازی، ۱۴۲۱ق، ص ۸۸).

اگر گفته شود براساس قرائن حکم و موضوع، ولایت منفی در آیه شریفه، خصوص ولایت عرضی است، آنگاه گفته می‌شود: میان ولایت عرضی و طولی ملازمه است،

چراکه در کنار هم بودن مؤمنان بواسطه وجود امام تبدیل به پیوندها و ولایت عرضی می گردد، نخ تسبیحی که به فرموده امیر مؤمنان (علیه السلام) اجزای پراکنده یک جامعه را به یکدیگر متصل می گرداند امام است (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶)، از این رو در آیه ۷۱ سوره توبه وقتی از ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر سخن می گوید، شرط اطاعت از رسول بعنوان ولی و امام را یکی از صفات مهم ایشان می شمرد. این ملازمه در روایاتی با تعبیر نفی ولایت امام در صورت نفی ولایت با مؤمنان آمده است که روی دیگر ملازمه میان ولایت طولی و عرضی بشمار می رود (کلینی، ج ۲، ص ۱۷۴).

نتیجه اینکه بنابر هر دو بیان بالا، عدم هجرت موجب نفی پیوند و ولایت با امام و دولت اسلامی می شود. پس هجرت به سرزمین دولت اسلامی با محوریت امام واجب خواهد بود.

با این توضیحات آیه شریفه به سه دستور کلیدی اشاره می کند: اولاً ولایت مؤمنانه داشته باشید، ثانیاً ولایت با کفار نداشته باشید، ثالثاً راه تحقق این امور مهاجرت به سرزمین تحت حاکمیت اسلامی است.

بنابراین مهاجرت جزء تکالیف کلان افراد امت، نسبت به امام و دولت است تا با ورود به سرزمین دولت و جامعه مؤمنان، خود را جزئی از این هویت گردانند و نیز با عدم مهاجرت از آن، یاور یکدیگر در امر دین و دنیا بوده و با برخورداری از حقوق شهروند دولت اسلامی به تلاش در راه ارتقای قوت و قدرت آن برخیزند. برپایه این معنا مهاجر از سرزمین دولت اسلامی به مثابه گروه چهارمی است که ملحق به گروه سوم، یعنی مؤمنان غیر مهاجر می گردد، پس پیوند و اتصال ایشان با دولت و جامعه مؤمنان گسسته شده و مؤمنان ولایت و تعهدی نسبت به ایشان نخواهند داشت، تا زمانی که به سرزمین هجرت نکنند.

فقره دوم. إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

در این فقره، مفسده بزرگ ناشی از ترک هم جواری با امام و مؤمنان و ولایت

کافران را بیان نموده و فرموده اگر به این دستورها عمل نکنید، فتنه و فساد عظیم روی خواهد داد و پیامدهای سوئی در پی خواهد داشت. ذکر این پیامد دلیل روشنی بر حکم الزامی مهاجرت و رعایت ولایت اجتماعی است. زیرا در قرآن کریم فتنه و فساد عظیم بر امور مکروه یا مباح مترتب نمی‌شود. تفسیر فتنه و فساد عظیمی که در اثر ترک هجرت ایجاد می‌شود مجال دیگری می‌طلبد (نک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۶۴؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵، ص ۵۱۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، صص ۲۶۶-۲۶۷). به اختصار می‌توان گفت این فتنه، هم پیامدهای کلان در سطح دولت و جامعه و هم پیامدهای خرد در سطح افراد را شامل می‌شود، بویژه وقتی مهاجرت‌های معاصر که به پدیده‌ای گسترده با ابعاد سیاسی اجتماعی تبدیل شده، موضوع پژوهش باشد.

۴. محدوده حکم الزامی هجرت و تفصیلات آن

پس از اینکه دلالت فی‌الجمله آیات بر وجوب هجرت به سرزمین دولت اسلامی و اقامت در آن و نیز حرمت مهاجرت از آن بیان شد، پرسش‌هایی در حدود و ثغور این حکم مطرح است مانند اینکه آیا هجرت مکانی موضوع آیات قرآنی است یا هجرت قلبی و هجرت از شعائر کفر را هم شامل می‌شود؟ آیا این حکم، مطلق است یا تفصیل‌های وجود دارد؟ آیا هجرت موضوعیت دارد یا عنوان مشیر به تعهدات و ولایت‌های سیاسی اجتماعی است؟ چهار وجه در مقام مطرح است که به بررسی هر یک می‌پردازیم:

وجه اول. عدم اختصاص هجرت به هجرت مکانی

منظور از هجرت در این آیات هجرت مکانی نیست، بلکه هجرت گاهی بواسطه خروج از سرزمین غیراسلامی و گاهی بواسطه انتقال از شعائر کفر و نفاق به شعائر اسلامی حاصل می‌شود؛ برخی مفسران در تأیید این توسعه به روایات نبوی استناد کرده‌اند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۷۱). «مهاجر آن کسی است که از سیئات و محرمات

الهی هجرت کند» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۲۷۸)؛ بنابراین غایت این حکم، هجرت از رفتارها و شعائر کفر و نفاق است و مسئله اقامت و هجرت مکانی مطرح نیست.

وجه دوم. طریقی بودن عنوان هجرت به عنوان ولایت

هجرت مکانی، مراد آیات است، لکن عنوان هجرت در این آیات موضوعیت نداشته، بلکه عنوان مشیر به پیوندها و ولایت‌های سیاسی اجتماعی با امام و مؤمنان است؛ بنابراین کسی که عضوی حقیقی از جامعه اسلامی باشد اما به دلیلی، خارج از آن زندگی کند، مشمول این آیه نخواهد شد. جدایی گروه سوم از جامعه مؤمنان با ایجاد رابطه‌های استوار با دولت و جامعه مؤمنان، برطرف می‌شود (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۷۹)، حتی اگر پس از آن، در سرزمین غیر اسلامی زندگی کند. گویا هجرت مکانی، طریقی به هجرت قلبی و وجودی از ولایت کافران به ولایت مؤمنان است.

برخی محققان، برای تثبیت این دیدگاه به دو شاهد استناد کرده‌اند:

گاهی ممکن است هیچ یک از اسباب مهاجرت موجود نباشد، زیرا سرزمین مستقلی برای اسلام وجود ندارد، مانند مهاجرت مسلمانان صدر اسلام به حبشه، در آنجا معلوم است که هجرت عنوان مشیر به رابطه با ولی امر و امام است.

در آیه شریفه عناوین دیگری در کنار هجرت بیان شده است، مانند جهاد، نصرت، پناه‌دادن به مهاجران و... هیچ یک از این عناوین، بخودی خود موضوعیت ندارند بلکه عنوان معیار، استحکام روابط با دولت و ولی امر است و این عناوین، بسته به شرایط زمانی-مکانی حائز اهمیت می‌گردد؛ بنابراین هجرت مسلمان از سرزمین دولت اسلامی، با حفظ روابط ولایی و با اذن ولی امر و با رعایت شروط دیگر اشکالی نخواهد داشت (آل‌نجف، ۱۳۷۶، صص ۹۸-۹۹).

فراسرزمینی بودن تولی و تبری می‌تواند از مؤیدات این وجه بشمار آید.^۱

۱. به دلیل ابهام در تطبیق اصطلاحات واجب نفسی، غیری، طریقی، اصلی، تبعی بر این وجه چندگانه و عدم ثمره جدی، از بکاربردن این اصطلاحات در مقاله پرهیز شده است.

وجه سوم. موضوعیت داشتن عنوان هجرت مکانی

برای اثبات این وجه، ابتدا به مناقشه در دو وجه فوق می‌پردازیم:

وجه اول یعنی هجرت به سوی ایمان، خلاف ظاهر است؛ زیرا واژه هجرت انصراف به هجرت مکانی دارد، افزون بر این، سیاق آیات، مانع چنین حملی می‌شود چراکه هجرت در کنار جهاد قرار گرفته و از کسانی که ایمان آورده، اما در سرزمین غیر اسلامی زیست می‌کنند، مطالبه مهاجرت شده. روایت نبوی مورد استشهاد نیز بمقتضای سیاق آن، در مقام بیان نکاتی اخلاقی در روح و حقیقت اسلام و ایمان و هجرت بوده، نه در مقام بیان اصطلاح فقهی مهاجر (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۲۷۸).

طریقی دانستن عنوان هجرت نیز خلاف ظاهر است؛ زیرا اصل در عناوین موضوعیت است و سلب موضوعیت از یک عنوان و طریقی دانستن آن به عنوان دیگر، نیازمند قرائن روشنی است. از طرفی ولایت با امام و مؤمنان، تنها امری قلبی و اعتقادی نیست، بلکه از مقوله جوارحی و رفتاری نیز هست، از این رو منافاتی ندارد مشروط به رفتاری مانند هجرت و جهاد گردد، همان طور که ظاهر آیات فوق بر این مطلب دلالت می‌کند. در نتیجه، این آیات برای عنوان هجرت و اقامت در سرزمین (حتی یهاجروا) موضوعیت قائل شده و آن را شرط ولایت مؤمنان و مرزبندی با کافران می‌داند.

ممکن است گفته شود اگر شخصی با وجود هجرت از سرزمین دولت اسلامی، توانایی حفظ روابط ولایی با مؤمنان و عدم ایجاد رابطه ولایی با کافران را دارد، چرا مهاجرت او محل اشکال باشد؟

در پاسخ گفته می‌شود تأکید آیات بر خصوص هجرت مکانی و عدم تعلیق آن بر امری دیگر، نشان‌گر این است که خدای متعال بعنوان شارع و قانون‌گذار روی اصل اقامت در سرزمین دشمنان و مهاجرت به آن حساسیت داشته و آن را تحریم کرده است، اموری مانند حفظ ولایت‌های اجتماعی، عدم وقوع فتنه و مفسد ناشی از اقامت، حکمت‌های آن بشمار می‌روند که به سبب تأمین آن مصالح، هجرت به عنوان موضوعی

خود، متعلق حکم قرار گرفته است. به بیان دیگر گاهی قانون‌گذار احتیاطاً و برای تأمین هدف اصلی و ذی‌المقدمه، خود مقدمه را بصورت نفسی واجب می‌گرداند، این قاعده استظهاری در کلمات برخی فقیهان مورد تأکید قرار گرفته، به این بیان که ارتکاز عرفی بر این اسلوب و رویه است که اوامر در قضایای سیاسی اجتماعی تنها متوجه نتیجه نیست چراکه غالباً ضمانتی بر تأمین آن نتیجه وجود ندارد، بلکه اوامر متوجه مقدمات است به این امید که نتیجه حاصل شود. نه به این معنا که امر ظاهری احتیاطی به آن مقدمات تعلق گیرد، بلکه به این معنا که شارع مقدس در تشریع خود احتیاط کرده و مقدمات را در مواردی که احتمال منجر شدن به نتیجه دارد، به صورت نفسی واجب گردانیده است (حائری، ۱۴۲۴ق، صص ۶۰-۶۱).

این مطلب در مسئله مهاجرت این گونه تحلیل می‌شود که گرچه وارد نشدن در رابطه ولایی با کافران و ایجاد و حفظ رابطه ولایی با مؤمنان، ملاک اصلی حکم هجرت است، اما شارع مقدس برای حفظ حداکثری این ملاک، هجرت به سرزمین دولت اسلامی را بصورت مستقل واجب گردانیده است.

بله اگر اقامت در خارج از این سرزمین، دارای جهات حُسنی چون تقویت علمی، فرهنگی، سیاسی اقتصادی باشد، تراحم رخ داده و مرجحات باب تراحم، حکم فقهی مهاجرت را روشن خواهد ساخت.

وجه چهارم. موضوعیت داشتن هجرت با قرائتی دیگر

وجه چهارم، جمعی میان وجه دوم و سوم است، هم بر اصل موضوعیت عناوین، وفادار می‌ماند و هم شواهدی که برای طریقت عنوان هجرت، آمده را پوشش می‌دهد. این وجه، نظیر وجه سوم، معتقد است هجرت به سرزمین و به دنبال اقامت در آن، واجبی مستقل بوده و طریق به واجب دیگری نیست، اما سنخ وجوبش متفاوت است.

آنچه از آیات شریفه استفاده می‌شود این است که هجرت، نه همچون واجباتی ثابت

است که حکم شرعی شان غیر قابل تغییر باشد و نه عنوان مشیر به پیوندهای ولایی و تقویت دولت اسلامی است، بلکه هجرت دارای حکم الزامی مانند جهاد و نصرت است که تعیین موضوع آن در هر زمان و مکان در اختیار ولی امر و دولت اسلامی می باشد. برای توضیح مطلب، دوشاهدی که برخی محققان برای تثبیت وجه دوم بیان کرده اند را این گونه تحلیل و پاسخ می دهیم:

هجرت به سرزمین واجب و هجرت از آن حرامی مستقل است، اما وقتی این حکم فعلی می شود که موضوعش یعنی دارالولایه و سرزمین دولت اسلامی وجود داشته باشد، طبعاً وقتی دولت اسلامی تشکیل نشده، موضوع آن منتفی است، گرچه تکالیف دیگری مانند استحکام پیوندهای اجتماعی سیاسی با امام و مؤمنان و تلاش برای تشکیل حکومت و... وجود دارد.

قرار گرفتن هجرت در کنار عناوینی مثل جهاد، نشانگر طریقی بودن عنوان هجرت نیست، بلکه وجوب آن را از قبیل وجوب جهاد می گردانند. فقیهان، عنوان جهاد را طریق به عنوان ولایت نپنداشته اند بلکه آنرا واجبی مستقل می دانند، گرچه مصداق آن در هر زمان و مکان بر پایه تشخیص مصالح جامعه اسلامی متفاوت است که با نظر ولی امر دولت اسلامی تعیین می گردد، به همین ملاک در مورد هجرت نیز می توان گفت، تکلیفی مستقل است، اما تعیین مصادیق آن در هر زمان و مکان، با نظر دولت اسلامی صورت می پذیرد.

بنابراین از آنجا که دارالولایه امری متغیر است و مصالح دولت و جامعه اسلامی نسبت به جغرافیای سیاسی و دوستی و دشمنی دولت ها و ملت های دیگر در قبض و بسط است، و معیار و حکمت اصلی حکم هجرت، ولایت های طولی و عرضی شمرده می شود، تعیین مصداق هجرت با نظر ولی امر دولت اسلامی خواهد بود. این وجه، ضمن تطابق با ظاهر خطاب، مؤید به روایات تعرب پس از هجرت نیز هست (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹، ۱۹۲؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۰۱؛ در این زمینه نک: رجبی، علی اکبریان، ۱۴۰۳).

۵. حکم مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی بنابر وجوه سه گانه فوق

وجه دوم. طریقی بودن عنوان هجرت به عنوان ولایت	وجه سوم. موضوعیت هجرت نسبت به سرزمین دولت اسلامی	وجه چهارم. موضوعیت حکم الزامی هجرت در مصداق تعیین شده توسط ولی امر
حکم اولی هجرت از سرزمین	اباحه	حرمت
در فرض آسیب به ولایت ها بواسطه هجرت	حرمت	حرمت
عصیان حکم ولایت	عصیان حکم حرمت هجرت	عصیان حکم حرمت هجرت برپایه تعیین موضوع توسط ولی امر
در فرض حفظ ولایت ها بواسطه هجرت	جواز	جواز
امثال حکم ولایت	برپایه تقدیم اهم بر مهم در فرض تراحم	برپایه عدم شمول مصداق تعیین شده بر این فرد
مرجع تعیین حکم بصورت قضیه خارجی	ولی امر	ولی امر
در فرض عدم اعلام نظر از سوی ولی امر	اباحه	احتیاط

گرچه وجه چهارم کامل تر از وجوه دیگر بنظر می رسد اما در اثبات احکام مهاجرت، تفاوت چندانی با وجه دوم و سوم نخواهد داشت و براساس هر سه دیدگاه، اگر بدون هجرت و جهاد، ولایت و تعهدات فرد در قبال دولت اسلامی محقق نشود،

فعل حرامی روی داده است. همچنین اگر بدون هجرت، بتواند ولایت‌های اجتماعی خویش را حفظ کند؛ بنابر هر سه وجه رفتار مشروعی تحقق یافته است (وجه فقهی آن در جدول فوق آمده است).

از سوی دیگر از آنجاکه هجرت از مقوله امور مرتبط با ولایت‌ها و پیوندهای اجتماعی بوده و جزء امور عامه شمرده می‌شود و نیز براساس قواعد فقه نظام اجتماعی، امور عامه و تکالیف کلان موکول به نظر ولی امر است (نک: نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۵۰، خلخالی، ۱۴۲۵ق، ص ۶۸۹) مرجع در تعیین حکم وجوب، جواز یا حرمت هجرت، بصورت قضیه خارجی، بنابر هر سه وجه، ولی امر و دولت است.

در عین حال، تفاوتی میان این سه وجه وجود دارد:

بنابر وجه دوم، حکم اولی هجرت، اباحه است و در صورتی که دارای هیچ مصلحت یا مفسده ملزمه‌ای نباشد، جایز خواهد بود.

بنابر وجه سوم، حکم اولی هجرت از سرزمین دولت اسلامی، حرمت است و در صورتی جایز خواهد شد که مسوغات هجرت وجود داشته باشد، به بیان دیگر میان دو حکم هجرت به سرزمین غیر اسلامی به سبب تحصیل، تبلیغ، تجارت و... با حکم حرمت هجرت از سرزمین دولت اسلامی تراحم ایجاد می‌شود که نیازمند تقدیم اهم بر مهم هست.

بنابر وجه چهارم، حکم اولی هجرت از سرزمین، حرمت است، اما تعیین مصادیق آن، برپایه شرایط متغیر زمانی-مکانی، بر عهده ولی امر است، ولی امر می‌تواند برپایه مصالح اسلام و مسلمانان و نیز در برخی وجوه که مفسده‌ای در هجرت نباشد و فرد بتواند ضمن انجام وظایف خویش در قبال دولت و جامعه اسلامی، هجرت کند، حکم به جواز آن بدهد.

حال مادامی که ولی امر در خصوص هجرت حکمی نداده باشد، بنابر وجه دوم، هجرت مباح است، بنابر وجه سوم، حرام است و بنابر وجه چهارم، باید احتیاط کند تا تعیین مصداق توسط ولی امر انجام شود. وجوب احتیاط از این جهت است که وجوب هجرت بواسطه فعلیت موضوع (سرزمین دولت اسلامی) فعلیت یافته، اما محدوده آن تعیین نشده است، از این رو تا زمان روشن شدن حدود آن باید احتیاط کند.

۶. مروری بر سایر آیات الاحکام هجرت

این مضمون در حدود ۱۰ آیه دیگر از قرآن کریم با ادبیات مختلف بیان شده است، در یک دسته آیات، راه توبه منافقان و کسانی که از اطاعت دولت اسلامی سرباز زده‌اند و یا پناهنده شده‌اند، را هجرت به سرزمین دولت اسلامی می‌داند و ولایت این گروه با مؤمنان را مادامی که هجرت نکرده‌اند نفی می‌کند (نساء، ۸۹؛ نحل، ۱۱۰). در دسته دیگر، هجرت به سرزمینی که توانایی طاعت خدا و انجام وظایف را ندارد، حرام دانسته و فرموده اگر در سرزمینی امکان اطاعت خدا نیست، به مکانی دیگر هجرت کنید تا بتوانید به وظایف فردی-اجتماعی خویش بدرستی عمل نمایید و ادعای استضعاف کسانی که امکان هجرت داشته‌اند را نمی‌پذیرد (نساء، ۹۷؛ عنکبوت، ۵۶).

دسته دیگر به پیامدهای نیک و سوء مهاجرت بویژه از منظر سیاسی اجتماعی اشاره می‌کند (نحل، ۴۱ و ۴۲؛ نساء، ۱۰۰). و دسته چهارم پیامدهای معنوی و اخروی هجرت در راه خدا را بیان می‌کند (توبه، ۲۰، حج، ۵۸، آل عمران، ۱۹۵، بقره، ۲۱۸). این آیات جایگاه ویژه هجرت در نظریه سیاسی اجتماعی اسلام را آشکار کرده و مؤید موضوعیت داشتن هجرت به سرزمین دولت اسلامی هستند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت آشکار شد که مهاجرت و اقامت، در قرآن کریم، دارای معیارها و باید و نبایدهایی است. در برخی آیات، مهاجرت به هر سرزمینی که به ایمان و انجام وظایف فرد آسیب وارد کند، مورد نهی وارد شده که به عمومش شامل وظایف سیاسی اجتماعی هم می‌شود؛ اما در آیات سوره انفال، تمرکز اصلی بر حکم سیاسی و روابط فرد با امام و دولت اسلامی و مرزبندی با کافران قرار گرفته و هجرت بعنوان وظیفه‌ای در قبال دولت اسلامی و جامعه مؤمنان بیان شده است. این آیات بر وجوب هجرت به سرزمین دولت اسلامی و حرمت هجرت از آن به سبب حفظ روابط سیاسی-اجتماعی و دوری از فتنه و فساد دلالت می‌کند. پیوستن به جامعه مؤمنان و نگسستن از آن، مقدمه جهاد و نصرت است، البته تعیین موضوع و مصادیق هجرت، همانند جهاد و نصرت، در

هر زمان و مکان برپایه سیاست‌های دولت اسلامی و ولی امر روشن می‌گردد؛ بنابراین مهاجرت از سرزمین دولت اسلامی اگر در هماهنگی با سیستم دولت و ولی امر باشد جایز و الا ممنوع خواهد بود.

از سیاق آیات روشن شد که حکمت این حکم شرعی به جهت تنظیم و تحکیم روابط فرد مسلمان با دولت اسلامی و جامعه مؤمنان بوده است، تا در ابعاد جوارحی و جوانحی پایبند به ولایت‌های مؤمنانه باشد و کنش‌های او همچون تجارت، کسب و کار، سیاست‌ورزی، تولید ثروت، تولید علم، گسترش نسل، تعلیم و تربیت و هر گونه تلاشی در مسیر خدمت به جامعه و دولت اسلامی انجام گیرد نه در خدمت نظام سلطه و دشمنان جامعه اسلامی.

ضروری است دولت اسلامی برای مسئله مهاجرت در دوره معاصر با وجود تهدیدها و فرصت‌هایی که پیش رو دارد، برپایه مصالح امت اسلامی، سیاست‌گذاری مناسب و منسجمی داشته باشد تا حکمرانی در حوزه مهاجرت را در اختیار داشته و شهروندان دولت اسلامی بتوانند نسبت به اصل مهاجرت و انتخاب کشور مقصد و کیفیت مهاجرت، بهترین تصمیم را اتخاذ کنند. یکی از خلاهای سیاستی جمهوری اسلامی، فقدان سیاست‌های روشن و جامع برپایه فقه نظام‌های اجتماعی در حوزه مهاجرت است که نیازمند پژوهش‌های تکمیلی است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم.
- * نهج البلاغه.
- آل راضی، محمدهادی. (۱۴۲۱ق). احکام اللجوء و الهجرة، مجله فقه اهل البيت (ع) (العرييه)، ۵(۱۷)، صص ۷۴-۹۹.
- آل نجف عبدالکریم. (۱۳۷۶). ابعاد جهانی نظریه سیاسی اسلام (۲) (مترجم: مصطفی فضائلی)، حکومت اسلامی، ۲(۴)، صص ۹۰-۱۱۷.
- آصفی، محمد مهدی. (۱۳۸۳). الهجرة و الولاء و ابحاث اخرى. تهران: فرهنگ مشرق زمین.
- ابن منظور، محمد. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (چاپ سوم). بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
- اراکي، محسن. (۱۳۹۴). فقه نظام سیاسی (ج ۲). قم: نشر معارف.
- اراکي، محسن. (۱۳۹۷). فقه عمران شهری. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- امام خامنه ای، سیدعلی. (۱۳۹۲). طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن. تهران: مؤسسه فرهنگی ایمان جهادی.
- امام خامنه ای، سیدعلی، پایگاه اطلاع رسانی معظم له. <https://farsi.khamenei.ir/>
- ستاد حقوق بشر جمهوری اسلامی ایران، پایگاه اطلاع رسانی. <https://B.98489n.ir/q2>
- حائری، سید کاظم حسینی. (۱۴۲۴ق). ولاية الأمر في عصر الغيبة (چاپ دوم). قم: مجمع اندیشه اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- خلخالی، سید محمد مهدی موسوی. (۱۴۲۵ق). الحاکمیه فی الاسلام. قم: مجمع اندیشه اسلامی.
- راغب أصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم.

رجبی، مجید؛ علی اکبریان، حسنعلی. (۱۴۰۳). معاشناسی و گستره قاعده فقهی «التعرب بعد الهجره»
 با تطبیق بر مهاجرت‌های بین‌المللی معاصر، حکومت اسلامی، ۲۹ (۱۱۴)، صص ۳۹-۶۸.
 شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۰۲ق). روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان. قم: انتشارات دفتر
 تبلیغات اسلامی.

صلواتی، بهرام. (۱۳۹۹). سالنامه مهاجرتی ایران ۱۳۹۹. تهران: نشر دانش بنیان فناور.
 طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان في تفسير القرآن (چاپ پنجم). قم: دفتر انتشارات
 اسلامی جامعه‌ی مدرسین.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان في تفسير القرآن (چاپ سوم). تهران: انتشارات
 ناصر خسرو.

طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق). الإحتجاج على أهل اللجاج. مشهد: نشر مرتضی.
 طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط في فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء
 الآثار الجعفرية.

طهرانی، سید محمد حسین حسینی (۱۴۲۱ق). ولایت فقیه در حکومت اسلام (چاپ دوم). مشهد:
 انتشارات علامه طباطبائی.

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب في تحقيق المذهب. مشهد: مجمع
 البحوث الإسلامية.

عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۴۲۱ق). فقه سیاسی (چاپ چهارم). تهران: انتشارات امیرکبیر.
 فخر رازی، بن عمر. (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب (چاپ سوم). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 فیومی، أحمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير (چاپ دوم). قم:
 مؤسسه دارالهجرة.

کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافي (چاپ چهارم). تهران: دارالکتب
 الإسلامية.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام (چاپ دوم).
 قم: مؤسسه اسماعیلیان.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (چاپ دوم) بیروت: دارإحياء التراث العربي.
مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقيق في كلمات القرآن الكريم. تهران وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی.

مطهری، مرتضی. (بی تا). مجموعه آثار استاد شهید مطهری (ج ۳، ولاءها و ولایتها). قم: انتشارات
صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق). استفتاءات جدید (چاپ دوم) قم: انتشارات مدرسه امام علی بن
ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران؛ دارالکتب الإسلامية.
نجفی، محمدحسن. (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (چاپ هفتم). بیروت: دارإحياء
التراث العربي.

هادوی، مهدی (بی تا). استفتائات، پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله هادوی تهرانی،
<https://www.hadavi.info/fa/archive/question/fa10011>

یزدی، محمد. (۱۴۱۵ق). فقه القرآن. قم: مؤسسه اسماعیلیان